

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۲ فبروری ۲۰۲۰

ارزیابی نقاط ضعف و قوت انقلاب ۱۳۵۷ ایران!

«چرا و چگونه حال بیش از آن که فرارفتنی از گذشته باشد، نقدی از آن ست. اما آیا می توان از این جهت گذشته را طرد کرد؟ باید آن چیزی را طرد کرد که حال در درون خود نقد کرده است و آن بخشی از خودمان را که با آن منطبق است. این بدان معنی است که باید آگاهی دقیقی از این نقد واقعی داشته باشیم و به آن بیانی نه صرفاً تنوریک بلکه سیاسی دهیم. به عبارت دیگر باید با آگاهی برگزیده و تدوام هرچه بیش تر به حالی که خود در خلق آن سهیم بوده ایم، نزدیک شویم» (گرامشی - از گذشته و حال)



انقلاب و سیاست هم چون «هنر» هستند. هنری که تلاش بی وقفه اش در راستای برابری و آزادی انسان و زیبایی ها و ایده آل های انسانی هستند. وقتی انسان به آگاهی می رسد و نیازهای مادی و معنوی خود را تشخیص می دهد بر علیه نظم موجود شورش می کند تا جامعه دل خواه خود را به وجود آورد. از این رو، انقلاب نه با امر و نهی یک نیرو، بلکه با آگاهی طبقاتی و به پیشگامی جنبش های سیاسی - اجتماعی و با حضور اکثریت شهروندان جامعه صورت می گیرد تا جامعه به سعادت، خوشبختی، رفاه و آزادی برسد.

اما ارزیابی از نقاط قوت و ضعف و جایگاه و نقش احزاب و سازمان های چپ و کمونیست و انقلابی در اپوزیسیون ایران، یک گام اساسی و ضروری در پیشروی و غلبه بر موانع و انحرافات جنبش کارگری و کمونیستی و چپ است. این ارزیابی بایستی نقادانه، در عین حال از سر دل سوزی انقلابی و صریح صورت گیرد.

واقعیت این است که پس از انقلاب، نام ها و لقب ها عوض دند. واژه «شاهنشاه» از بین رفت اما جایش را «آیت الله» گرفت. جای سلطنت را دین گرفت بدون این که تحول عمیق و همه جانبه ای در روابط و مناسبات کار و سرمایه و به طور کلی سرمایه داری و حاکمیت استبدادی به وجود آید.

حکومت تازه به قدرت رسیده در عرصه داخلی خشونت طبقاتی خود را با حمله به زنان، کردستان، ترکمن صحرا، رسانه ها، روشنفکران سکولار و غیرمذهبی، سازمان ها و احزاب سیاسی، تجمعات، تعطیلی دانشگاه ها، تاکید به ادامه جنگ ایران و عراق، راه انداختن رعب و وحشت به خصوص اعدام های خلخالی و... آغاز کرد. و در عرصه جهانی و منطقه ای نیز تهدید و ترور مخالفین، صدور پان اسلامیسیم، تروریسم، تسلیح گروه های شیعه، و راه انداختن جنگ های نیابتی بود.

اما با این وجود انقلاب ۱۳۵۷ ایران، در نوع خودش یک انقلاب کلاسیک و عظیم و مردمی بود. انقلابی که به حاکمیت شاهنشاهی در ایران خاتمه داد و هم زمان امریکا بزرگ ترین و مهم ترین پایگاه منطقه ای خود را از دست داد. این انقلاب، توسط حاکمیت جدید اسلامی، به شدت سرکوب شد و روسیه نیز جای امریکا را در ایران گرفت. بنابراین، انقلاب ۱۹۷۹ ایران، یکی از نقطه عطف های بزرگ قرن بیستم بود.

انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، هم زمان با تحولات جهانی هم چون نابودی حکومت های نژاپرست و پایان دیکتاتوری های نظامی در امریکای لاتین روی داد.

اگر انقلاب ایران شکست نمی خورد شاید منطقه خاورمیانه و دست کم کشورهایی که حکومت اسلامی ایران در آن ها نفوذ کرده است به این فلاکت دچار نمی شد.

اگر به دلایل و ریشه های انقلاب ایران بپردازیم دست کم به یک قرن اخیر و انقلاب مشروطیت برمی گردد. انقلاب مشروطیت توسط رضاخان و سیدضیا، به شکست کشانیده شد.

جرقه انقلاب مشروطیت سال های ۱۲۸۸-۱۳۸۳ (۱۹۱۱-۱۹۵۰) هنگامی زده شد که سلسله قاجار در اوج ضعف خویش امتیازهای اقتصادی و سیاسی مهمی به روسیه و بریتانیا داد. بریتانیا امتیاز انحصاری کشف و بهره برداری از نفت سراسر ایران را به دست آورد. اعتراض وسیعی بر علیه شاه و فروش کشور به خارجیان راه افتاد. سرانجام پس از مدت ها اعتراض و بی ثباتی، شاه در سال ۱۲۸۵ خورشیدید مشروطیت را پذیرفت و نخستین مجلس شورای ملی تشکیل شد و هر دوی این ها قدرت شاه را مهار می کردند.

رضاخان میرپنج، افسر قزاق در سال ۱۲۹۹ ه.ش (۱۹۲۱ میلادی) علیه دولت وقت قاجار کودتا کرد و سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۶) در پی انقراض قاجار، به نام رضا شاه تاج گذاری کرد.

رضا شاه، زبان های مادری شهروندان غیرفارس را در ادارات و مدارس ممنوع کرد و ستم ملی را مضاعف نمود. کلیه احزاب و تشکل های، رسانه های مستقل و جنبش های سیاسی - اجتماعی را از بین برد. بی رحمی و قساوت و دیکتاتوری رضا شاه، زبان زد عام و خاص بود به حدی که به دستور او، مختاری رئیس شهربانی وقت، فرخی شاعر آزادی خواه را شبانه از زندان به بیمارستان بردند. در آن جا پزشک احمدی و سرهنگ نیرومند رئیس زندان و جلادان دیگر حضور داشتند او را به طرز فجیعی کشتند. پزشک احمدی، آستین هایش را بالا زد، فرخی می خواست نعره بزند ولی چند نفر دست ها را روی دهان او گذاشتند. احمدی تزیق خالی پر از هوا را به رگ او زد. کم کم خفقان شاعر آغار شد، به خرخر افتاد؛ رنگش مثل قیر سیاه شد و پس از مدتی تشنج و خفقان جان باخت!

اما او در جنگ جهانی دوم متحد هیتلر شد و نیروهای متفقین در ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) او را وادار به کناره گیری از سلطنت کردند و پسر ۲۲ ساله او به قدرت رساندند.

پس از برکناری رضا شاه در پایان جنگ جهانی دوم، توسط متفقین برکنار شد. چرا که رضا شاه با هیتلر همکاری داشت. دیکتاتوری رضا شاه، ایران را ۲۰ سال در وحشت و تاریکی اختناق فرو برد. حکومت رضا شاه، همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نابود کرد. جنبش‌ها و احزاب و رسانه‌ها و مخالفین به شدت سرکوب شدند. او در آفریقای جنوبی در تبعید درگذشت.

پس از تبعید رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰، تحولات دموکراتیک در آذربایجان و کردستان پدید آمد. دست انگلستان از صنعت نفت ایران کوتاه شد. بار دیگر جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌ها و احزاب فعال‌تر شدند. این فضای نسبتاً باز سیاسی نیز پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا مقطع انقلاب ۱۳۵۷، بسته شد. در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰، محمدرضا شاه از ایران فرار کرد.

کریم‌پور شیرازی، مدیر روزنامه شورش بود که از سال ۱۳۲۹ منتشر گردید و انتقادات تندی علیه شاه و خانواده اش ابراز کرد. وی ابتدا همانند همه فعالان سیاسی و آزادی خواهان دستگیر شده به طور در دادگاه نظامی ارتش محاکمه شد، اما پیش از اجرای اعدام به آتش کشیده شد. کریم‌پور پیش از کودتا نیز چند ماه را در زندان گذرانده بود.

در برخی مطالب مخالفان نوشته شده است که «میزان شکنجه‌هایی که بر وی اعمال گردید از آن چه بر تمام زندانیان دیگر رفت شدیدتر و دردناک‌تر بود تا جایی که در مدت ۶ ماه موهایش سفید شد. یکی از شکنجه‌های رایج گذاشتن پالان‌خبر بر روی وی توسط سربازان و وادار کردن او به راه رفتن و ادرار کردن بر روی وی بود.

در مورد مرگ او روایات گوناگونی در دست است. کریم‌پور شیرازی ساعت ۳ بامداد روز دوشنبه ۱۷ اسفندماه ۱۳۳۲ در میان شعله‌های آتش سوخت ساعت ده صبح به بیمارستان برده شد و ساعت ۴ بعد از ظهر همان روز، خبر درگذشت او منتشر شد.

اما پس از آن در میان مخالفان حکومت شاه این خبر دهان به دهان گفته شد که: «به دستور اشرف، ابتدا کریم‌پور را با گلوله زدند و سپس پیکر نیمه جانش را آتش زدند و او را در میان شعله‌های آتش سوزاندند و بدین ترتیب، دست به انتقام جوئی از نیش قلم یک روزنامه نگار زدند. (صدری طباطبائی، محمد: از سلسله گزارش‌های تحقیقی، اختصاصی مجله گزارش: پرونده سانسور مطبوعات را روق می‌زنیم روزنامه نگاران مقتول و شهید ایران کریم‌پور شیرازی روزنامه نگاری که در شعله‌های آتش سوزانده شد! از صفحه ۳۴ تا ۳۷. در: مجله «گزارش»، شهریور ۱۳۷۲ - شماره ۳۱)

کریمی حکاک به نقل از فروغی نوشته که کریم‌پور شیرازی را زنده در سلولش سوزاندند.

محل دفن او روشن نیست و احتمال داده می‌شود که در گورستان مسگرآباد توسط مأموران دفن شده باشد.

مردم و نیروهای دموکراتیک آذربایجان و کردستان توسط ارتش شاهنشاهی به خونین‌ترین شکلی قتل عام شدند. اختناق حکومت محمدرضا شاه از یک سو و تشدید فقر و بیکاری از سوی دیگر، نفرت عمیقی در جامعه ایران بر علیه حاکمیت به وجود آورد.

با توجه به وقایع این تاریخ، مردم ایران با نفرت از حکومت شاهنشاهی، آن را سرنگون کردند اما نیروهای سیاسی آزادی خواه، برابری طلب و عدالت جو، هم با سیاست‌های مماشات طلبانه و هم ناآگاهی و غلط خود، نتوانستند دست کم این انقلاب را از دست و بال گرایش‌های ارتجاعی اسلامی براهانند در نتیجه خود نیز قربانی شدند!

در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، گرایش‌های مختلفی در این انقلاب شرکت داشتند که در مجموع می‌توان آن را به چهار بلوک نیروها و احزاب سیاسی تقسیم کرد. برخی احزاب و سازمان‌هایی نیز هم چون حزب کمونیست ایران، پس از انقلاب به وجود آمدند.

۱- نهادها و سازمان‌های شدیداً مذهبی و عمدتاً متعلق به روحانیت سیاسی وصل بودند که خواستار ترکیب مذهب و سیاست و تاسیس حکومت دینی و اجرای احکام اسلام از طریق نظام سیاسی بودند.

۲- احزاب نسبتاً اسلامی که با گسترش ایدئولوژی اسلام سیاسی در بین روشنفکران و تحصیل کردگان طبقه متوسط جدید قبل از انقلاب تکوین یافته بودند. اسلام سیاسی روشنفکران رادیکال گرایش‌های شبه دموکرات و غرب ستیزانه داشت و سنت اسلام را به شیوه انقلابی تعبیر و تفسیر می کردند.

۳- احزاب و سازمان ها لیبرال طبقه متوسط، که هسته اصلی این دسته از احزاب را نیروهای اپوزیسیون قدیم حکومت شاه تشکیل می داد مهم ترین خواست آن ها تامین آزادی های سیاسی و اجتماعی از طریق محدود کردن قدرت سیاسی و ایجاد نوعی مشروطیت یا جمهوری بود.

۴- احزاب و سازمان هایی که خود را سوسیالیست و مارکسیست می نامیدند. نیروهای چپ در سال های اولیه انقلاب مرکب از مجموعه ای از سازمان ها و قطب بندی هایی بود که اغلب بر پایه جنبش های دانشجویی شکل گرفته بودند. خواسته های اصلی آنان، ملی کردن صنایع و بانک ها، قطع رابطه با امپریالیسم امریکا، ایجاد ارتش مردمی و اعطای خودمختاری به ملیت های تحت ستم بود.

لازم به تاکید است که حزب توده ایران و بخشی از چریک های فدائی خلق، که بعداً «اکثریت» نامیده شد با وجود این که سابقه چپ داشتند اما نه تنها با تمام امکانات خود با حکومت اسلامی همراه شدند، بلکه در سرکوب جنبش های اجتماعی و احزاب منتقد و مخالف نیز شرکت کردند. نهایتاً آن ها نیز در سال ۱۳۶۲، از بارگاه امام ضدامپریالیست رانده شدند.

در مقطع انقلاب ۱۳۵۷، بسیاری از سازمان های درون «جنبش چپ ایران» هنوز تصویر روشنی از اهداف برنامه های خود نداشتند. پراکندگی سازمانی و سلطه دیدگاه های عموم خلقی بر تفکر و عمل، به آن ها اجازه نداد که استراتژی روشنی در قبال شرایط جدید در پیش بگیرند. در همان حال طبقه کارگر هم اگرچه نتوانسته بود رهبری سیاسی خود را شکل بدهد، اما با حضور موثر خود در صحنه مبارزه بر علیه حکومت شاه و سرمایه داران، توانسته بود اعتبار اجتماعی غیرقابل انکاری در سطح جامعه ایران کسب کند. اما این طبقه نیز نتوانست با سیاست ها و اهداف خود و به طور مستقل در مقابل حکومت اسلامی ظاهر شود.

تصور کنیم انقلاب ۱۳۵۷ به دست نیروهای چپ و لیبرال می افتاد چه اتفاقی می افتاد؟! پس از پیروزی انقلاب بزرگ ترین نیروهای سیاسی چپ آن دوران، حزب توده و چریک ها بودند و در رده بعدی سازمان های پیکار، رزمندگان، راه کارگر، وحدت کمونیستی و... قرار داشتند. سازمان مجاهدین هم اوایل تلاش کرد به حکومت اسلامی نزدیک شود اما این حکومت و رهبری آن بود که به این سازمان میدان نداد.

تصور کنید انقلاب پیروز شده و فرخ نگهدار از رهبری وقت چریک های فدائیان خلق ایران، بهشتی و... در یک میزگرد تلویزیونی حضور پیدا کرده بودند. فرخ نگهدار در این میزگرد تلویزیونی، حاضر نشد صورت خود را به مردم نشان دهد در نتیجه پشت به بینندگان نشسته بود در حالی که با مقامات حکومت جدید رو در رو بود. از آن تاریخ، ۴۱ سال می گذرد و فرخ نگهدارها هم چنان به دنبال جناحی از این حکومت هستند و هم چنان پشت به مردم قرار دارند.

به علاوه اکثر این احزاب و سازمان ها در رفراندوم «آری یا نه جمهوری اسلامی» شرکت کردند و برای مجلس شورای اسلامی کاندید شدند. در سراسر ایران، تنها سازمان کومه له در کردستان بود که نه تنها هرگز در نمایش های حکومت اسلامی شرکت نکرد، بلکه با تمام قدرت نیز در مقابل آن ایستاد.

البته حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت تا سال ۱۳۶۲ با حکومت اسلامی همکاری کردند. نیروی چپی که عموماً از اعتراض‌ها و راهپیمائی‌های زنان بر علیه حجاب اجباری اسلامی، حمایت نکردند. بنابراین، وحشی‌گری و سرکوبگری حکومت اسلامی از یک سو و توهمات و سیاست‌های به غایت نادرست نیروهای چپ، سبب شد که انقلاب مردم ایران شکست بخورد اما حکومت اسلامی چهل و یک سال است که از مخالفین انتقام سخت و قربانی می‌گیرد. همین امروز نیز بسیاری از نیروهای چپ فاقد صلاحیت اداره جامعه هستند. البته گرایش‌هاست راست به دلیل این که فاقد پایگاه اجتماعی هستند تمام آرزوهای خود را به عملکردهای امریکا، اسرائیل، عربستان و... علیه حکومت اسلامی گره زده اند.

اما جدا از این ضعف‌های نیروهای چپ، جامعه ایران به ویژه نیروی جوان و زنان با همه سرکوب‌ها و کمبودها، رشد کرده اند و به آگاهی رسیده اند. جوانانی که یک پایشان زندان، یک پایشان دانشگاه و یا کارخانه، اداره و درون لشکر بیکاران میلیونی قرار دارد اکنون حکومت اسلامی را در تنگنا قرار داده اند و به کم‌تر از سرنگونی آن و برپائی یک جامعه آزاد و نوین بسنده نمی‌کنند. هم چنین فعالین و پیشگامان جنبش‌های سیاسی - اجتماعی، به لحاظ سازمان‌دهی اعتراض و اعتصاب و مدیریت، آن چنان ورزیده و آب دیده شده اند و به چهره‌های مورد اعتماد نیروهای این جنبش‌ها تبدیل شده اند. بنابراین، مدیران و مقامات جامعه ایران نیز از میان همین چهره‌ها انتخاب خواهند شد.

در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و پایداری جریان کمونیستی در کردستان در مقابل حکومت اسلامی، به «چپ رادیکال» ایران امکان داد که با اعتماد به نفس بیش‌تری خود را برای دوره پس از شکست انقلاب ایران آماده سازد. برنامه حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست در سال ۱۳۶۲، نمونه بارز و برجسته این حرکت بود. اما بعدها و پس از پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق، که بسیاری از احزاب و سازمان‌ها بر این تصور بودند که حکومت اسلامی در این جنگ شکست خواهد خود و زمینه مناسب برای سرنگونی آن فراهم خواهد شد اما چنین نشد سرخورده شدند. این بار دعوا و کشمکش در درون احزاب و سازمان‌های چپ انباشته شد و یکی پس از دیگری دچار انشعاب‌هایی شدند که متأسفانه تا به امروز ادامه دارد. ما امروز چندین کومه‌له، چندین حزب کمونیست، چندین سازمان راه کارگر، چندین سازمان چریک‌های فدائی خلق، چندین حزب دموکرات و ... داریم. جریاناتی مانند پیکار، رزمندگان، وحدت کمونیستی و... نیز از بین رفتند. خود این منظره آزاردهنده و ناخوش آیند است.

ما هم اکنون سازمان‌هایی در بین جنبش‌چپ داریم که تعداد اعضای‌شان به اندازه انگشتان یک دست هم نمی‌رسد. بنابراین اگر واقع بین باشیم اصولاً باید به این نتیجه هرچند تلخ برسیم که این احزاب و سازمان‌ها منشأ هیچ اثر انقلابی و مبارزه طبقاتی یک جامعه بیش از ۸۴ میلیونی قرن و بیست و یکم ایران نیستند. انشعاب‌های مکرر این سازمان‌ها به‌ویژه در سال‌های اخیر، آن‌ها را فرسوده و زمین‌گیر کرده است. افق و چشم‌انداز و استراتژی روشنی ندارند. اساس مبارزه علیه حکومت سرمایه‌داری مترادف با مبارزه علیه سیستم سرمایه‌داری و استثمار آن نیست و بسیار فراتر و پیچیده‌تر است. با این وجود، هیچ نگاه نقادانه به گذشته و فعل و آینده خود ندارند و هم‌چنان بر این تصور هستند که پیشگام جامعه اند!

متأسفانه ضعف‌ها و اشکالات و انحرافات احزاب و سازمان‌های موجود چپ ایرانی یک دو تا نیست. کافی‌ست به خصوص به مقطعی به این احزاب و سازمان‌ها نگاه کنیم که در معرض انشعاب قرار گرفته‌اند و یا انشعاب کرده‌اند. آن‌گاه حیرت می‌کنیم رفقائی که تا دیروز در یک حزب و سازمان هم‌نظر و هم‌جهت بودند امروز پس از جدائی، چگونه دشمن همدیگر شده‌اند.

آن‌ها در خیزش‌های انقلابی و در اعتصابات کارگری حضور ندارند و یا نقش آن‌ها به حدی کم‌رنگ است که دیده نمی‌شوند. جامعه ما شاهد خیزش مردمی تا حدی در سال ۱۳۸۸ و مهم‌تر از آن در دی ماه ۱۳۹۶ بود. حالا کمیت و کیفیت خیزش دی ماه با سال ۸۸ بسیار متفاوت است. برای مثال در اعتراضات ۸۸، اگر اساس دعوا بین جناح‌های حکومتی و بر سر تقلب در انتخابات ریاست جمهوری بود در حالی که خیزش دی ماه علیه کلیت حاکمیت اسلامی ایران بود. شعارها هم به لحاظ مضمون و محتوای طبقاتی متفاوت بودند مانند «مرگ بر جمهوری اسلامی»، «اصلاح طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» و... خیزش مردمی سال ۹۶ در ۱۴۰ شهر و روستای ایران، اساساً بر علیه فقر و بیکاری و طبقاتی و علیه سرمایه‌داران و حکومت آن‌ها بود.

حال اگر این احزاب و سازمان‌ها چپ‌اپوزیسیون در اعتراضات ۸۸ حضور نداشتند شاید این توجیه غلط را پیش بکشند که آن اعتراضات ربطی به مبارزه طبقاتی نداشت و محدود به جناح بندی‌های حکومت بود در حالی که طبیعی ست هر نیروی انقلابی از هر فرصتی از جمله از میان دعوای درونی جناح‌های حکومت بهره می‌جوید تا سیاست‌های خود را بر علیه کلیت حکومت پیش ببرد. اما حالا فرض کنیم این توجیه آن‌ها در رابطه با اعتراضات ۸۸ درست است اما در رابطه با خیزش عظیم مردمی دی ماه ۹۶ چی؟ در آن خیزش عظیم مردمی، این احزاب و سازمان‌ها کجا بودند؟ البته این یک ادعا نیست کافی ست شما به ادبیات سیاسی خود احزاب و سازمان‌های چپ در تحلیل خیزش دی ماه مراجعه کنید به راحتی درمی‌یابید که خود آن‌ها نیز هیچ ادعائی ندارند که در این خیزش نقشی داشتند.

یا اعتراضاتی که در پی افزایش سه برابری قیمت بنزین در روز ۲۴ آبان ماه ۱۳۹۸ در سراسر ایران آغاز شد، به سرعت رنگی سیاسی به خود گرفت و کلیت حکومت اسلامی را هدف قرار داد. نیروهای امنیتی و انتظامی حکومت اسلامی ایران، اما در سایه قطع اینترنت و غیاب مطبوعات آزاد، با شدت اعتراضات را سرکوب کردند.

نقش زنان در اعتراض‌های آبان ماه، بسیار چشم‌گیر و برجسته بود. برای مثال سپیده قلیان، زنی جوان و جسور و حامی کارگران نیشکر هفت‌تپه، که تنها چند روز بود از زندان آزاد شده، به میان مردم معترض رفت و پرسید آیا با افزایش قیمت بنزین، حقوق‌ها هم بیش‌تر شده؟ چند ساعت بعد دوباره بازداشت می‌شود.

تاریخ ۴۱ ساله حکومت اسلامی، به ویژه فضائی ناامن‌تر و خشن‌تر علیه زنان ایجاد کرده است. با پیروزی انقلاب در ایران، در نخستین قدم‌ها، زنان از حقوق ابتدائی و ساده خود محروم شدند. این محرومیت‌ها طیف وسیعی از حقوق خصوصی و اجتماعی زنان را در بر می‌گیرد. محدودیت در انتخاب پوشش، محدودیت در حضور اجتماعی و سیاسی، محدودیت در حقوق ازدواج، طلاق و حضانت فرزند، محدودیت در تحرک اجتماعی، تفریح، ورزش و بیان خویش.

اما این محدودیت‌ها تنها به حقوق جنسیتی زنان محدود نبوده است. زنان در روند تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران، همواره در معرض خشونت‌های ساختاری قرار گرفته‌اند. خشونت‌هایی که حاصل درهم‌تنیدگی روابط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، طبقاتی، ملی، مذهبی و جنسی هستند؛ آن‌ها را در معرض خشونت‌های بیش‌تری قرار داده است.

اعتراضات آبان ماه موضوع نشستی در تهران زیر عنوان «آتش زیر خاکستر» بود. یکی از سخنرانان این نشست ضمن تأکید بر «افزایش مستضعفان» و ناراضیانی «۸۵ درصد» از مردم گفت، برای شهروندان ایرانی «نظام و دولت تفاوتی ندارند».

پس از گذشت بیش از یک ماه از آغاز اعتراضات سراسری و سرکوب آن در ایران، نشستی در تهران زیر عنوان «آتش زیر خاکستر» با شرکت چند تحلیل‌گر و کارشناس به این موضوع و دلایل آن پرداخت.

در این نشست که روز چهارشنبه ۲۷ آذر - ۱۸ دسامبر برگزار شد، یکی از سخنرانان ضمن اشاره به نارضایتی اکثر مردم گفت، برای شهروندان معترض و ناراضی فرقی میان دولت و نظام وجود ندارد.

محمد فاضلی، جامعه شناس و معاون پژوهشی سابق مرکز بررسی های استراتژیک (از زیرمجموعه های نهاد ریاست جمهوری اسلامی ایران)، با بیان این که «بر اساس نظرسنجی های علمی، اکثر مردم ناراضی هستند» تاکید کرد، گرچه آن ها «می دانند که بیگانگان از اعتراض شان استفاده می کنند اما چاره دیگری ندارند».

این استاد دانشگاه، هم چنین با اشاره به این که «۶۲ درصد مردم خواستار گفت و گوی حکومت با معترضان هستند»، گفت: «انقلاب ما با وعده عدالت ایجاد شد اما امروز با پدیده انباشت و افزایش مستضعفان مواجهیم».

فاضلی در ادامه «جوانان بین ۱۸ تا ۲۹ سال» را ناراضی تر از دیگر رده های سنی دانست زیرا به گفته او «این گروه بیشتر رشد اقتصادی منفی یک دهه گذشته را احساس می کنند».

این جامعه شناس با بیان این که «اکثر معترضین کسانی هستند که ظرفیت شوک افزایش قیمت بنزین را ندارند و زندگی روزمره شان مختل می شود»، به افزایش بی عدالتی در ایران اشاره کرد و گفت: «این وضعیت بی عدالتی اگر هر چه جلوتر برود، عریان تر و خشن تر شود، چشم اندازی برای آینده باقی نمی گذارد و امید اجتماعی را از بین می برد».

او، هم چنین تاکید کرد که «این قدر مناقشه و اختلاف در جامعه زیاد است که قدرت تصمیم گیری وجود ندارد و نمی توان امیدوار به کارآمدی بود».

محمد فاضلی در ادامه با بیان این که «۸۵ درصد مردم از وضعیت کشور ناراضی هستند و فرقی بین روحانی و فلانی نمی گذارند»، گفت: «باید مسئولان بفهمند که برای مردم، نظام و دولت تفاوتی ندارند، مردم می خواهند زندگی کنند و برایشان رئیس جمهور و بقیه مسئولان فرقی ندارند».

این جامعه شناس در نهایت با هشدار نسبت به «خشونت کور»، به مسئولان حکومت اسلامی توصیه کرد تا «صدای مردم را بشنوند قبل از این که دیر شود».

خبرگزاری رویترز روز دوشنبه دوم دی ماه ۹۸ - ۲۳ دسامبر، در یک گزارش اختصاصی به نقل از سه مقام رسمی ایران که نخواستند نام شان فاش شود گزارش داد که در اعتراض های هفته آخر آن ماه در ایران حدود ۱۵۰۰ نفر کشته شده اند.

رویترز نوشته است خود آیت الله خامنه ای رهبر حکومت اسلامی، دستور برخورد شدید با معترضان را صادر کرده است. این خبرگزاری نوشته است دستور خامنه ای برای سرکوب شدید معترضان از سوی سه منبع نزدیک به رهبر حکومت اسلامی تأیید شده است.

به گفته رویترز، خامنه ای به نیروهای امنیتی دستور داده برای متوقف کردن آن ها هر کاری لازم باشد انجام دهید. رویترز در گزارش ویژه خود درباره اعتراض های آبان ماه می نویسد، پس از چندین روز اعتراضات گسترده در ماه گذشته، علی خامنه ای، با چهره ای نگران و نابردبار خود را در انتظار نشان داد. او کارکنان ارشد امور امنیتی و دولت را گرد خود جمع کرد و فرمانی با این مضمون صادر کرد: «هر کاری می توانید انجام دهید تا جلوی آن ها را بگیرید».

رویترز می نویسد که سه منبع موثق درون محفل رهبر حکومت اسلامی، صحت این فرمان علی خامنه ای را تأیید کرده اند. یک فرد چهارم که یک مقام رسمی حکومت اسلامی است، نیز تأیید کرده است که چنین فرمانی صادر شده است. و به این ترتیب خونین ترین رویداد پس از انقلاب ۵۷ در ایران، به دستور علی خامنه ای صورت گرفته است.

به گزارش رویترز، در جریان این اعتراضات از ۱۵ نوامبر - ۲۵ آبان، آغاز شد و به دو هفته نکشید که حدود ۱۵۰۰ نفر کشته شدند.

بنابراین، یک تحلیل گر و مفسر سیاسی تیزبین و انقلابی پرشور، کمترین امیدی به نقش موثر سازمان ها و احزاب موجود چپ در تحولات آتی جامعه ایران نمی بندد. اما شایسته است که به شدت به نقش جنبش های سیاسی - اجتماعی ایران هم چون جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان و جوانان، جنبش روشنفکری و هنری، روزنامه نگاران، برخی وکلای مستقل دادگستری، جنبش زیست محیطی، جنبش خلق های تحت ستم ایران، بازنشستگان و...، امیدوار باشد. آن ها در صحنه سیاسی ایران حضور دایمی و فعالی دارند و تنها وضعی که دارند پراکندگی اعتراض ها و اعتصاب های آن هاست. اگر آن ها بر این ضعف غلبه کنند بی تردید مبارزه طبقاتی در جامعه ما وارد مرحله عالی تری خواهد شد و به مرحله تعیین و تکلیف نهائی و سرنوشت ساز با سرمایه داران و حکومت آن ها، وارد خواهد شد.

ناگفته نماند که اولاً احزاب و سازمان های سیاسی جامعه ما، پس از چهل و یک سال مبارزه و تحمل تبعید، آسیب های زیادی دیده اند و چند پاره و بسیار ضعیف شده اند. دوماً آن ها، پیر و فرسوده هم هستند. کافی ست به رهبری همه احزاب و سازمان های موجود چپ ایرانی نگاه کنید به سادگی می بینید که اولاً سن میانگین رهبری آن ها، هفتاد سالگی را پشت سر گذاشته اند. سوماً رهبری این سازمان ها و احزاب مردانه هستند. چارم این که نیروی جوانی که به برخی از این احزاب و سازمان های جذب می شوند پس از مدتی آن ها ترک می کنند چون که جایگاه واقعی خود را پیدا نمی کنند. اغلب در حاشیه قرار می گیرند و متأسفانه زنان نیز همین طور. اما با این وجود، آن ها باز هم مدعی رهبری هستند.

این ها همه نشانه های بارز فروریزی و حاشیه ای شدن احزاب و سازمان های چپ موجود جامعه ما هستند. متأسفانه انشعابات نیز بسیاری این جریان ها را زمین گیر کرده است. علل این انشعابات پی در پی و بی وقفه زیاد است اما مهم تر از همه، اختلاف نظر سیاسی، عملکردهای سلیقه ای، خود محوربینی، کیش شخصیت و سرخوردگی و بی افقی، عامل فروپاشی و یا فروریزی احزاب و سازمان های چپ ماست.

به علاوه دوران چنین احزاب و سازمان ها تا حدودی سپری شده است. همان طور که به یمن پیشرفت تکنولوژی مدرن، به ویژه در عرصه خبرسانی و اطلاع رسانی، انحصار خبر و گزارش و تحلیل از دست دولت ها خارج شده و هم چنین سانسور شدید دولتی تضعیف شده است و به یمن همین تکنولوژی، نقش احزاب نیز کم رنگ تر شده است.

در جنبش هایی مانند وال استریت اشغال کنید؛ بهار عربی؛ دی ماه ۹۶ ایران و آبان ماه ۹۸ و جلیقه زردهای فرانسه، اعتراض های چند ماهه عراق، لبنان، کشورهای امریکای لاتین و... می بینیم که احزاب حضور ندارند و یا این جنبش ها مخالف احزاب موجود هستند. در بهترین حالت احزاب نیز در حاشیه این جنبش ها حضور دارند. این جنبش ها در ادامه و در حال تعمیق و گسترش و مبارزه رهبری خود را پیدا می کنند و یا رهبری مخفی و جمعی دارند. بنابراین، آن فرد و حزبی که فکر می کند رهبری آینده جامعه ایران را به او خواهند سپرد سخت در اشتباه است. یک بار اتفاق افتاد که رهبری انقلاب ۵۷ ایران و آن جایگاه و پایگاه مذهبی در داخل ایران و حمایت دولت ها سرمایه داری از آن در سطح بین المللی، به محض این که از خارج وارد ایران شد بلافاصله تغییر مواضع داد و شمشیر اسلامی خود را از روی بست و بلافاصله قلع و قمع انقلابیون غیرمذهبی را از همان روزهای نخست انقلاب آغاز کرد. حتی از خودی هایشان را نیز اعدام و یا از حاکمیت بر کنار کرد. اما اکنون چنین نیست. ما اکنون در جنبش کارگری ایران، صدها و هزاران اسماعیل بخشی نماینده کارگران شرکت هفت تپه، محمود صالحی، رضا شهابی، علی نجاتی، و صدها

سپیده قلیان روزنامه نگار و مدافع اعتصاب کارگران شرکت هفت تپه را داریم که تمام ویژه های رهبری را دارند. هم چنین در جنبش دانشجویی و جنبش زنان و روشنفکران هم همین طور. به علاوه نیروهای خارج کشور، از شخصیت ها گرفته تا احزاب و سازمان ها، اگر واقعا دل سوز کارگران و مردم ستم دیده ایران و خواهان انقلاب در این کشور فلاکت زده هستند موظفند همه امکانات مادی و معنوی خود را بدون چشم داشت و با خلوص نیت در اختیار جنبش ها و مبارزات داخل ایران قرار دهند و اگر به هر دلیلی این کار را نمی کنند دست کم رقابت ها و دعوای درونی و بیرونی و افکار سکتاریستی خود را به این جنبش ها تحمیل نکنند.

بزرگ ترین اتفاق در میان نیروهای چپ و سوسیالیستی و کمونیستی ایران، این است که خود را از دست دوگانه «دولت - ملت» رها کنند. از برج عاج پائین بیایند. عرصه مبارزه طبقاتی و مبارزه علیه تبعیض و خشونت و برای حفظ محیط زیست اساسا در جامعه است. این نیرو باید نشان دهد که سوسیالیسم یعنی زندگی آزادانه، آگاهانه، داوطلبانه و برابر مسالمت آمیز همه انسان ها بدون توجه به ملیت، جنسیت، باورهای مذهبی و نظریه های سیاسی است. در این مورد نباید وعده داد، بلکه برعکس باید نشان داد که جامعه سوسیالیستی چه نوع جامعه ای است؟ جایگاه واقعی انسان در چنین جامعه ای در کجاست؟ آزادی ها و فردی و جمعی و برابری واقعی بین زن و مرد، حقوق کودکان، بازنشستگان و... چه قدر تامین می شود. آشتی انسان با طبیعت چه روندی را باید طی کند و از چه راه هائی این مطالبات برآورده می گردد و...

هر جنبش خودجوش و یا خودانگیخته نیز در درون خود، شبکه های مختلفی دارد که هدفمند حرکت می کنند. برای مثال زمان تجمع، مکان آن و حتی تعیین شعارهای آن از پیش تعیین و از طریق شبکه های اجتماعی اعلام می شوند. خیزش دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ در ایران و شعارهائی که سر داده شدند قاعدتا باید در جائی و توسط جمعی، فرموله شده باشند تا در تمجعات بزرگ تر به شعارهای عمومی تبدیل گردند. بنابراین آن هسته ها و شبکه هائی که در یک جنبش خودانگیخته فعالیت دارند قادرند این حرکت ها را سمت و سو دهند و مهم تر از همه، زیربنای تاسیس شوراهای فراهم سازند.

روشن است که هر حزب و سازمان و فردی و جمعی چپ و لیبرال و ناسیونالیست و مذهبی و غیره تلاش می کند در این جنبش های خودانگیخته شرکت کنند و آن جنبش را به سوی اهداف و برنامه های خود بکشاند.

اما سمت و سو دادن به یک جنبش خودانگیخته، بستگی به نیروهای پیش گام و اجتماعی و قوی دارد که چه شعار و سیاستی و هدفی را در مقابل این جنبش خودانگیخته قرار می دهند. اما به نظر من، در جنبش های خودانگیخته، جا انداختن اهداف و شعارهای جنبش شورائی و دموکراسی مستقیم می تواند جذابیت بیش تر و طرفداران بی شماری پیدا کند تا احزاب و سازمان های سیاسی که صرفا شعارها و برنامه های سازمانی خود را مطرح می کنند.

در جهان امروز، یک سؤال مهم و اساسی این است که آیا در جهان امروز سوسیالیسم عملی است؟ در یک کلام جواب این است که سرمایه داری کلیه گرایشات خود از دولتی و غیردولتی، خصوصی و نظامی، فاشیستی و مذهبی و لیبرالیسم را وارد صحنه سیاسی جوامع مختلف کرده و اکنون زیست و زندگی اکثریت شهروندان جهان و محیط زیست را در معرض خطرات جدی قرار داده است. در عین حال ما نباید به مردم وعده هائی بدهیم که در آینده نتوانیم و یا نمی دانیم چه اتفاقی خواهد افتاد. اما در عین می توانیم با توجه به تجارب تاریخی گذشته و داده های امروزی، تا حدودی آینده را پیش بینی کنیم. ما باید اساسا تعریف زمینی از مفهوم آزادی و برابری و جامعه سوسیالیستی را ارائه دهیم و واقعیت ها را با آن ها در میان بگذاریم بدون این که قصد و هدف بهره برداری سیاسی، تشکیلاتی و تبلیغی داشته باشیم و صرفا وعده دهیم و خودنمایی کنیم.

بمطور کلی می‌توان گفت که آزادی‌های دموکراتیک (آزادی بیان، اندیشه، قلم، سخن، رسانه‌ها، اجتماعات، اعتصابات، احزاب، نهادهای دموکراتیک مردمی و به طور کلی آزادی‌های فردی و جمعی)، قدم نخست رسیدن به سوسیالیسم و اهداف انقلابی است. یعنی ما نمی‌توانیم چند پله را یک جا بپریم. ما باید پله به پله بالا برویم و آن‌ها تثبیت کنیم تا به مراحل عالی‌تر انقلابی برسیم.

آزادی مارکسی، جنبه اساسی آزادی دموکراتیک فردی و جمعی را در بر می‌گیرد، که بر طبق آن آزادی عبارت از نظارتی است که افراد به طور جمعی بر شرایط زندگی مشترک‌شان اعمال می‌کنند.

پس در بیان مشخص آزادی مارکسی، چند عنصر سازنده با هم تلاقی می‌کنند: تکیه کردن به رشد هر انسان، استعدادها و توانایی‌های خاص بشر. این سه عنصر از دید مارکس جنبه مرکزی دارند. به عقیده مارکس برای نیل به این هدف، رشد همه افراد مستلزم نظارت برنامه‌ریزی شده جمعی در زمینه تولید است. البته این نظارت، سازنده آزادی جمعی است. تعیین سرنوشت آگاهانه تنها در صورتی می‌تواند به واقعیت مشخص تبدیل گردد که همه ساختار جامعه عمیقاً دگرگون شود.

بنابراین، از یک سو، آزادی سوسیالیستی و آزادی دموکراتیک به موازات هم عمل می‌کنند اما آن‌چه اصل سوسیالیستی را متمایز می‌کند، این است که سوسیالیسم تنها بر جنبه حاکمیت درنگ ندارد، بلکه بر جنبه همبستگی اجتماعی نیز تاکید دارد و خواهان الغای کار مزدی است.

امروز بحران اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی دیپلماتیک حکومت اسلامی ایران به جایی رسیده است که سران و مقامات آن نیز به این بحران‌های خود اعتراف می‌کنند. برای مثال، مدت‌ها پیش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، آخر سال گذشته آشکارا اعتراف است که گفت‌وگو به ته دیگ خورده و دیگر پولی در بساط نیست. دکتر مسعود نیلی مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور می‌گوید که میزان تولید ناخالص سرانه کشور در حال حاضر حدود سی درصد کمتر از میزان آن در سال ۱۳۵۵ است. گفته می‌شود حدود ۴۰ میلیون نفر از جمعیت ایران زیر خط فقر رفته‌اند و این آمار روز به روز در حال افزایش است.

حسین ذوالفقاری، معاون امنیتی انتظامی وزیر کشور نیز در آستانه روز کارگر سال ۱۳۹۸ هشدار داده بود که نباید گذاشت تجمع‌های کارگری به خیابان کشیده شود. چرا که مقام‌های حکومتی پیش‌بینی کرده‌اند که در ماه‌های پیش رو اعتراض‌های کارگری اوج بگیرد.

آیت‌الله خامنه‌ای نیز در سخنان اخیر خود نیز اعتراف کرده که مخالفین حکومت ایرانی نیستند و خامنه‌ای را هم به عنوان کارشناس به تلویزیون‌شان آوردند تا بگوید مخالفین پاسپورت بگیرند و از کشور بروند. اکنون خامنه‌ای و روحانی التماس می‌کنند که مردم بیاید و در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کنید.

در ایران معلمان و فرهنگیان که در دهه‌های گذشته تحت عنوان طبقه متوسط طبقه بندی می‌شدند حالا در بیانیه‌هایشان خود را هم سرنوشت و هم داستان طبقه کارگر می‌دانند. هم‌چنین نویسندگان، روزنامه‌نگاران و هنرمندان زیادی در صفوف طبقه کارگر جای گرفته‌اند و خود را کارگران فرهنگی می‌نامند. اکنون ارتباط مداومی بین فعالین جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان و جنبش آزادی‌خواهانه خلق‌های تحت ستم ایران برقرار شده است. بازنشستگان شورای خود را به وجود آورده‌اند. اکنون بخش عظیمی از طبقه متوسط ایران به درون طبقه فقر سقوط کرده است. به عبارت دیگر، طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران، دیگر تنها به عنوان کارگر صنعتی تعریف نمی‌شوند و از گستردگی بیش‌تری برخوردارند. طبیعی است که گرایش‌های مختلف و رادیکال جنبش کارگری از سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و طرفداران جنبش شورائی گرفته تا آنارشیست‌ها، سندیکالیست‌ها، فمینیست‌ها، هم‌جنس‌گراها، فعالین

آزادی زبان های مادری، محیط زیست، وکلای مترقی و... در داخل و خارج کشور متحد شوند تا به قدرت خود بتوانند حکومت اسلامی را سرنگون کنند و خودمدریتی شورائی را اعلام کنند. در غیر این صورت گرایشات رنگارنگ بورژوائی ایرانی با حمایت دولت های بزرگ جهانی هم چون امریکا، روسیه، چین، اتحادیه اروپا و غیره آلترناتیو سیاسی خود را بر جامعه ما تحمیل خواهند کرد.

بنابراین، در قرن بیست و یکم توهین به بشریت است که گفته شود هر کس و هر جریان سیاسی می تواند دولت تشکیل دهد اما شوراهای کارگری و مردمی نمی توانند جامعه را مدیریت کنند!

این که احزاب و سازمان ها در کجای این جامعه شورائی قرار می گیرند؟ روشن است که حق طبیعی و آزادانه این احزاب و سازمان هاست که در درون شورا و در راستای اهداف شورائی حضور داشته باشند و فعالیت کنند؛ اعضا و کادرهای آن نیز مجازند خود را به نمایندگی شوراها کاندید کنند اما اگر رای آوردند موظفند مسؤولیت حزبی خود را پس دهند تا تمام وقت خود را صرف وظایف شورائی کنند. (نه این که از حزب شان استقا دهند) در چنین شرایطی، هیچ حزب و سازمانی حق ندارد شورا را به زایده تشکیلاتی خود تبدیل کند.

آیا شورا دولت تشکیل می دهد و به حاکمیت حزبی تن درمی دهد دیگر شورا نیست و سیاهی لشکر آن دولت و آن حزب حاکم است؟ نه!

شورا در مجامع عمومی خود تصمیمات و قرارهای خود را مورد بحث و بررسی قرار می دهد و به تصویب می رساند. در این مناسبات مانند دولت بورژوائی و غیره قوه مقننه و مجریه جدا از هم نیستند. یعنی شوراها مستقیما قوانین خود را تصویب می کنند و خودشان نیز مجری آنها هستند.

در چنین جهت گیری است که ما هر کدام از واژه های شورا، خودگردانی شورائی، خودمدریتی شورائی، دموکراسی شورائی، کمون، کمونال، کانتون و یا دولت و حکومت را سر جایش قرار می دهیم. چرا که هر کدام از این واژه ها بار سیاسی-تشکیلاتی خاص خود را دارند. واژه هایی هم چون شورا، خودگردانی شورائی، دموکراسی شورائی، خودمدریتی شورائی، کمون، کمونال و کانتون کمابیش به همدیگر نزدیک ترند. اما واژه های دولت و حکومت کاملا متفاوت است. بنابراین ما موظفیم درباره این واژه ها کنکاش کنیم تا هر کدام را سر جایش به کار ببریم. ساختار شورائی و ساختار حکومتی، نه تنها هیچ شباهتی به همدیگر ندارند، بلکه در مقابل هم قرار دارند.

شوراها از محل کار تا محل زیست و زندگی شهروندان تاسیس می شوند. برای مثال، شورای صنایع نفت، پتروشیمی، ماشین سازی، دانشگاه ها و مدارس، ادارات، شوراهای مراکز نظامی و... عمدتا به مسایل تخصصی محل کار و صنایع خود می پردازند در حالی که در جایگاه خود، در مسایل عمومی نیز دخالت دارند. در حالی که شوراهای محلات شهرها و روستاها، به همه مسائل حوزه خود از کودکانستان ها، مدارس، بیمارستان ها گرفته تا جاده ها و پارک ها و طبیعت و محیط زیست و غیره می پردازند.

کنگره شوراهای شهری یک استان، مصوبات شوراهای محل کار، محلات شهرها و روستاها را دریافت می کند و بر اجرای دقیق آنها نظارت می کند. اما کنگره سراسری کشور، کمیته های تخصصی خود را درباره همه امورات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، دیپلماسی، دفاعی و... به وجود می آورد. در یک کلام در مناسبات شورائی، دموکراسی نه نیابتی، بلکه مستقیم و همه قوانین بر خلاف سیستم حکومتی نه از بالا، بلکه از پائین و توسط اعضای شوراهای محل کار و زندگی تنظیم و تصویب می گردند. در این سیستم، اقتصاد نه برای کسب سود فردی و شرکتی، بلکه صرف خدمات عمومی می شود. چنین جامعه ای کلیه زمینه های تاسیس یک جامعه سوسیالیست بدون استثمار را نه از طریق احکام دولتی از بالا، بلکه با فرهنگ سازی از پائین توسط شوراها فراهم می سازد.

ما در تاریخ غیر از حدود سه ماه در کمون پاریس، در هیچ جای جهان به معنای واقعی، قدرت کارگری نداشتیم. هر چی بود دولت برده داری، فئودالی و در عصر حاضر سرمایه داری دولتی و غیردولتی بوده است. البته کسانی و نیروهائی هستند که مدعی اند حکومت شوروی سابق، حکومت کارگری سوسیالیستی بود. چنین ادعائی بزرگ ترین دروغ تاریخ است. در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، حزب بلشویک قدرت را گرفت و خودش را حکومت کارگری خواند در حالی که در این حکومت نه کارگران و نه احزاب دیگر حضور نداشتند. طبقه کارگر روسیه و شوراهای آن توسط این حکومت این حزب، به شدت سرکوب و ۷۴ سال استثمار شدند. بی جهت نبود هنگامی که این حزب و حاکمیت آن از هم پاشید طبقه کارگر هیچ گوشه‌ای از این بلوک بزرگ و پهناور «سوسیالیسم موجود» جهان، از آن حمایت نکرد.

به طور کلی در کشورهائی که «سوسیالیسم رسمی» موجود بود، به جای آن که قدرت و مدیریت شوراهای باشد، بیش از هر چیز سرکوب و اختناق و استثمار از جمله طبقه کارگر بود. تئوری دولت یکی از تئوری هائی است که ربطی به مارکس ندارد. چرا که مارکس به طور پراکنده و در حاشیه درباره دولت سخن گفته است و عملکرد وی در انترناسیونال اول نیز همین را نشان می دهد.

دولت دستگاهی بالای سر جامعه، در خدمت یک طبقه (حاکمه) و ابزاری برای سرکوب منتقدان و مخالفان است. دستگاهی که دست به دست می گردد اما هم چنان مانند چماقی برا بالای سر جامعه می ماند. اساس سوسیالیسمی که تحت نظر دولت ایجاد می شود سوسیالیسم دولتی است مانند سوسیالیسم شوروی سابق و بلوک آن. چنین سوسیالیسمی نیز هیچ ربطی به سوسیالیسم علمی مارکس ندارد.

به طور کلی ما در سیستم شورائی، نباید از واژه «ملت - دولت» استفاده کنیم! بنابراین اکنون شوراهای و سوخت و ساز دورنی آن و نقش آن در تحولاتی انقلابی و دوران جدید پس از انقلاب، برای بخشی از طبقه کارگر ایران و نیروهای چپ جامعه ما با روابط و مناسبت دموکراتیک شورائی، شناخته شده است و این نیروهای سیاست خود را در همه عرصه های اقتصاد، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دیپلماسی، دفاع عمومی و ... دارند؛ سیاستی که نه تنها سبب تقویت دموکراسی مستقیم می شود، شهروندان از خودبیگانگی در می آورد، بلکه زمینه واقعی و عملی مشارکت شهروندان را در عرصه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی فراهم می آورد.

صراحتاً باید گفت که در جامعه شورائی، مقوله ای به نام «دولت» و یا «حکومت» وجود ندارد. چرا که اگر ما بر این باوریم که انسان ها تاریخ خود را می سازند پس باید به معنای واقعی، فضائی به وجود آورد که این انسان جایگاه خود در جامعه آزادانه، آگاهانه و داوطلبانه پیدا کنند. ما باید تاکید کنیم اگر قرار نیست در چنین جامعه ای، فردی و یا جمعی مافوق جامعه قرار بگیرند پس ما حکومت نمی خواهیم. ما شورا می خواهیم تا هر چه بیش تر کارگر و توده های مردم در آن شرکت کنند و سرنوشت خویش و جامعه شان را مستقیماً به دست خویش رقم بزنند.

به علاوه در انقلابی که زنان پیش گام آن نباشند و زن و مرد دوش به دوش حرکت نکنند حتی اگر آن انقلاب پیروز هم شود مردسالاری به عنوان یک گرایش ارتجاعی و زن ستیز و آزادی ستیز باقی خواهد ماند. اما خوشبختانه در خیزش مردمی آبان ماه، نقش و صدای زنان به حدی بلند و رسا بود که وحشت حکومت اسلامی را دو چندان کرد.

در شرایط حساس کنونی، ضرورت دارد که هر انسان انقلابی و آزادی خواه و منصف از انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران حمایت می کند در عین حال، اشکالات و کمبودهای آن را مورد نقد صادقانه قرار دهد تا این اشکالات و کمبودها در انقلاب آتی مان، هر چه کم و کم تر شود.

در پایان تاکید کنم که اکنون یک فرصت تاریخی و طلایی برای جامعه ما پیش آمده است تا ستم دیدگان، محرومان، کارگران و همه پیکارگران و آزادی خواهان جامعه ما، با این حکومت جانی تعیین تکلیف کنند تا در فضای آزادتر و

دخالت عموم شهروندان آزاده ایران، جامعه نوینی بسازند. جامعه ای که همه شهروندان جدا از جنسیت، ملیت، باورهای مذهبی و عقاید سیاسی، در فضائی آزادانه، آگاهانه و داوطلبانه در کنار هم زندگی آزاد، برابر و شادی داشته باشند. این فرصت را نباید از دست بدهیم!

زنده باد انقلاب!

سه شنبه بیست و دم بهمن [دلو] ۱۳۹۸ - یازدهم فبروری ۲۰۲۰